

[الفصل] الأول: في الزنا

فصل نخست: در زنا است

وَ فِيهِ فُصُولٌ

و حدود مشتمل بر چند فصل است.

الفصل الأول في حدِّ الزنا

فصل نخست در باره‌ی حدِّ زنا است

[حدّ: در لغت به معنی منع، و عقوبت است. در اصطلاح عبارت است از عَقُوبَت و کیفر جنایات و گناهان، که کمیت و اندازه‌ی آن را شارع، معین کرده است، مانند حدِّ زنا و حد میگزساری. وجه مناسبت معنای شرعی با لغوی آن است که چنین کیفری معمولاً سبب منع مردم از انجام کارهای خلاف و یا مانع از بازگشت دوباره‌ی مُتَخَلِّف، به کار خلافی که کرده است، می‌شود. حدّ در برابر تَعْزِير است.]

وَ هُوَ إِیْلَاجُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فِي فَرْجِ إِمْرَأَةٍ مُحْرَمَةٍ مِنْ غَيْرِ عَقْدٍ نِكَاحٍ بَيْنَهُمَا وَ لَا شُبُهَةِ قَدَرِ الْحُشْفَةِ عَالِمًا مُخْتَارًا. فَلَوْ تَزَوَّجَ الْأُمُّ أَوْ الْمُحْصَنَةُ ظَانًّا الْحُلَّ، فَلَا حَدَّ وَ لَا يَكْفِي الْعَقْدُ بِمُجَرَّدِهِ

زنا عبارت است از داخل کردن مردِ بالغِ عاقل، به اندازه‌ی سِرِّ آلت تناسلی در فَرْجِ زنی که بر او حرام است، [مراد از فَرْج، مطلق شرمگاه است، از اینرو شامل عضو جلو و عقب زن می‌شود.] بدون [آنکه علقه‌ی زوجیت و] عقد نکاحی میان آندو [بوده باشد، خواه به عقد دائم یا موقت.] و [نیز عمل مزبور] بدون شبهه [ای که موجب اعتقاد به حلیت نزدیکی باشد، واقع شده باشد،] در حالی که زناکننده [در حین نزدیکی] عالم و آگاه [به حرمت و غیر مشروع بودن آن عمل ارتکابی باشد، بنابراین اگر بدلیل تازه مسلمان بودن، نداند که این عمل حرام است، زناکار محسوب نمی‌شود. مراد از لفظ «مُحْرَمَةٌ»، حرمت ذاتی زن بر مرد است، نه حرمت عارضی، مثل حرمت نزدیکی شوهر با زن در ایام عادت

زنانگی، یا در حال إْحْرَام و اعتکاف. [و نیز] از روی اختیار [آن فعل از وی صادر] شود. پس اگر مردی با مادر یا زن شوهردار ازدواج [و نزدیکی] نماید، به گمان آنکه [ازدواج با آنان] حلال است، هیچ حدّی بر او نیست. [ازیرا این نکاح از روی شبّه بوده و با توجه به قاعده‌ی؛ «تُدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ»، حدود بواسطه‌ی شبّه برداشته می‌شود. [و صرف عقد نکاح [زنی که ازدواجش بر او حرام است، در تحقق شبّه‌ای که حدّ زنا را بردارد،] کافی نیست [بلکه باید به حلال بودن آن گمان داشته باشد]

[و طّی به شبّه (نزدیکی از روی شبّه): عبارت است از رابطه‌ی جنسی زن و مرد بطور نامشروع، در صورتی که از غیرمشروع بودن عمل خود، آگاه نباشند. مثلاً زن و مردی به جهت جهل به مدّت عدّه، به گمان خروج زن از عدّه، با یکدیگر ازدواج و نزدیکی نمایند.

شبّه به دو طریق زیر حاصل می‌شود:

(۱) شبّه‌ی حُکْمیّه: و آن در موردی است که شبّه در اثر جهل به حکم شرعی باشد، مانند آنکه مردی بدون دانستن حکم شرعی بطلان نکاح، با زنی که قبلاً در زمان شوهردار بودنش با او زنا نموده است، پس از انحلال نکاح مزبور با او ازدواج و نزدیکی کند.

(۲) شبّه‌ی موضوعیّه: و آن در موردی است که شبّه در اثر جهل به مصداق موضوع حکم باشد، یعنی مرتکب حرمت شرعی و قانونی زنا را می‌داند، اما نمی‌داند که عمل او یکی از مصادیق حرام شرعی و قانونی است، مانند آنکه مردی با زنی به تصوّر آنکه با او نسبتی ندارد، ازدواج و نزدیکی کند، و سپس آشکار گردد که خواهر رضاعی زن اوست، در فرض مزبور، مرد با آنکه می‌داند نکاح جمعی با خواهر رضاعی زن، باطل است، ولی نمی‌داند که او خواهر رضاعی زن اوست. نزدیکی که در حال مستی، خواب، إِغْمَاء (بیهوشی) و جنون محقق گردد، مُلْحَق به شبّه شناخته می‌شود. [

وَ يَتَحَقَّقُ الْإِكْرَاهُ عَلَى الزَّوْنِ فِي الرَّجُلِ، فَيُدْرَأُ الْحُدُودُ عَنْهُ بِهِ، كَمَا يُدْرَأُ عَنِ الْمَرْأَةِ بِالْإِكْرَاهِ هَا

و اکراه [به زنا] در مورد مرد تحقق پیدا می‌کند، و حدّ زنا را از او دفع می‌کند، چنانکه در مورد زن، اگر اکراه بر زنا شود، حدّ را برمی‌دارد. [ازیرا علت برداشته شدن حدّ زنا در زن مُکْرَه،



اکراه است که این علت در مرد نیز وجود داشته است. برخی از فقهاء معتقدند که اکراه بر زنا در حق مرد تحقق نمی‌یابد.

امراد از اکراه در لغت به معنی ناپسند داشتن، کسی را خلاف میل و رضای خویش به کاری واداشتن می‌باشد. و مراد از آن عبارت است از تهدید و وادار نمودن دیگری بر انجام دادن فعل یا ترک فعلی که مطابق میل و خواسته و رضای او نباشد. میزان تهدید باید به اندازه‌ای باشد که در عقود و ایقاعات، قصد انشا را سلب نکند، و در حقیقت، در اکراه، شخص مرتکب اراده و قصد انجام عمل را دارد، لیکن این کار به دلیل وجود تهدید از ناحیه‌ی شخص دیگر، و برای گریز از خطری که از ناحیه‌ی تهدید کننده متوجه وی می‌شود، بدون میل باطنی و رغبت، مرتکب می‌شود. عقد مکره، غیر نافذ است، مگر آنکه شخص اکراه شده، پس از برطرف شدن اکراه، رضایت دهد، و آن را تنفیذ نماید. در اجبار، قصد و اختیار نسبت به انجام فعل از ناحیه‌ی مرتکب وجود ندارد.

وَ يَثْبُتُ الزَّانَا بِالْإِقْرَارِ بِهِ أَرْبَعِ مَرَّاتٍ مَعَ كَمَالِ الْمُقِرِّ وَ اخْتِيَارِهِ، وَ تَكْفِي فِي الْإِقْرَارِ بِهِ إِشَارَةُ الْأُخْرَسِ وَ زَنَا بَا چهار بار اقرار کردن [مرد یا زن در نزد حاکم شرع] ثابت می‌شود، [اقرار] در صورتی [نافذ است] که اقرار کننده کامل [بالغ و عاقل] و مختار [و قاصد] باشد. و اشاره کردن شخص لال [در اقرار به زنا، چهار مرتبه] کفایت می‌کند، [اشاره‌ای که مبین قصد و رضای او باشد. و در صورت قدرت و توانایی بر تکلم، نمی‌تواند با اشاره، اقرار کند.]

وَ لَوْ نَسَبَ الْمُقِرُّ الزَّانَا إِلَى امْرَأَةٍ مُعَيَّنَةٍ أَوْ نَسَبَتْهُ إِلَى رَجُلٍ مُعَيَّنٍ، وَجَبَ عَلَى الْمُقِرِّ حَدُّ الْقَذْفِ بِأَوَّلِ مَرَّةٍ وَ اگر [اقرار کننده‌ی به زنا] زناى خویش را به زنی معین نسبت دهد، [و بگوید: من با خانم «الف» زنا کردم] یا زنی که اقرار به زنا می‌کند، زنا را به مردی معین نسبت دهد [و بگوید: من به آقای «ب» زنا دادم. در هر دو صورت] با نخستین اقرار، حدّ قذف بر اقرار کننده واجب می‌شود. [زیرا عبارات مذکور، به صراحت و روشنی دلالت بر قذف دارد.]

وَ لَا يَجِبُ عَلَى الْمُقِرِّ حَدُّ الزَّانَا إِلَّا بِأَرْبَعِ مَرَّاتٍ وَ بِالْبَيِّنَةِ كَمَا سَلَفَ وَ اما حدّ زنا بر اقرار کننده‌ی به زنا واجب نمی‌شود، [زیرا اقرار کننده‌ی به زنا، زناى خود را به شخص معینی نسبت نداده است،] مگر آنکه چهار بار اقرار کند، و یا بیینه [مثلاً چهار گواه مرد عاقل، بالغ، عادل] بر زنا کردن او گواهی دهد.

وَلَوْ شَهِدَ بِهِ أَقْلٌ مِنَ النَّصَابِ، حُدُّوا لِلْفَرِيَةِ، وَ يُشْتَرَطُ فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ ذِكْرُ الْمُشَاهِدَةِ كَالْمِيلِ فِي
 الْمُكْحَلَةِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِسَبَبِ التَّحْلِيلِ، فَلَوْ لَمْ يَذْكُرُوا فِي شَهَادَتِهِمُ الْمُعَايِنَةَ حُدُّوا لِلْقَذْفِ
 اگر کسانی که گواهی به زنا کردن مرد یا زنی می‌دهند، کمتر از حدّ نصاب [چهار مرد عادل، یا
 سه مرد و دو زن] باشند، [مثلاً سه مرد بر زنای مردی گواهی دهند]، بر تمامی گواهان به
 خاطر دروغ گفتن، حدّ قذف [۸۰ تازیانه] جاری می‌شود.

شرط پذیرفتن گواهی گواهان آن است که آنان بگویند دخول کردن را همچون میل در سُرْمه-
 دان دیده‌اند، بدون اینکه از سببی که موجب حلیّت زن و مرد بر یکدیگر می‌شود، علم و آگاهی
 داشته باشند. [بنابراین تصریح به حرمت آندو بر یکدیگر شرط نیست، زیرا اصل، عدم
 وجود سبب تحلیل است میان آندو] و اگر گواهان نگویند عمل زنا را مشاهده کرده‌ایم،
 [تمامی آنان به سبب قذف]، حدّ قذف می‌خورند.

وَلَا بُدَّ مِنْ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى الْفِعْلِ الْوَاحِدِ فِي الزَّمَانِ الْوَاحِدِ وَ الْمَكَانِ الْوَاحِدِ، فَلَوْ اخْتَلَفُوا فِي أَحَدِهَا، حُدُّوا
 لِلْقَذْفِ

و [شرط پذیرفته شدن گواهی گواهان این است که] باید بر یک [نوع، عمل و] فعل واحد
 در زمان واحد و مکان واحد [عمل زنا را مشاهده نموده] و بر آن اتفاق نظر داشته باشند، و
 اگر گواهان در یکی از این امور با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، حدّ قذف بر تمامی گواهان
 جاری می‌شود. [مثلاً برخی از گواهان بگویند: انجام زنا را در فلان مکان خاص، دیده‌اند،
 و گواهان دیگر، مکان دیگری را گواهی دهند]

وَلَوْ أَقَامَ بَعْضُهُمُ الشَّهَادَةَ فِي غَيْبَةِ الْبَاقِي، حُدُّوا وَ لَمْ يُرْتَقَبِ الْإِمْتَامُ، فَإِنْ جَاءَ الْآخَرُونَ وَ شَهِدُوا، حُدُّوا
 أَيْضًا

و اگر برخی از گواهان در غیاب بقیه‌ی گواهان، گواهی دهند، بر آنها [که از حدّ نصاب کمتر
 هستند] حدّ قذف جاری می‌شود و برای کامل کردن حدّ نصاب گواهان، انتظار کشیده نمی-
 شود، [تا دیگر گواهان بیایند، زیرا اجرای حدّ را، نباید به تأخیر انداخت]، پس اگر سایر
 گواهان بیایند و گواهی بر زنا دهند، حدّ قذف بر آنان نیز جاری می‌شود.



وَلَا يَقْدَحُ تَقَادُمُ الزَّانَا فِي صِحَّةِ الشَّهَادَةِ وَلَا يَسْقُطُ الْحُدُّ بِتَصَدِيقِ الرَّائِي الشُّهُودِ وَلَا بِتَكْذِيبِهِمْ
و گذشت زمان [طولانی از زمانی که زنا صورت گرفته است، و اینک گواهان به آن گواهی
می دهند،] زبانی به صحت و درستی گواهی [گواهان] وارد نمی سازد، [و زناکار حد زنا
می خورد. زیرا اصل اولی در گواهی دادن شخص عادل، تأثیر و صحت آن است]
حد زنا از زناکار بواسطه ی تصدیق و یا تکذیب گواهان توسط شخص زناکار، ساقط نمی شود.

وَالْتَوْبَةُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيْتَةِ تُسْقِطُ الْحُدَّ لَا بَعْدَهَا وَ يَسْقُطُ الْحُدُّ بِدَعْوَى الْجَاهِلَةِ بِالتَّحْرِيمِ وَ الشُّبْهَةِ مَعَ
إِمْكَانِهِمَا فِي حَقِّهِ

و اگر زناکار پیش از گواهی دادن گواهان توبه کند، حد زنا [خواه تازیانه و خواه سنگسار] از
او ساقط می شود، اما اگر پس از آن، توبه کند، حد زنا ساقط نمی شود.
اگر زناکار مدعی شود که علم به حرمت زنا نداشته و یا مدعی شبهه شود [مثلاً بگوید من
گمان می کردم ازدواج با زن در عده ی طلاق بائن (طلاق خلع و مبارات)، جایز و مشروع
است] در صورت امکان درستی این ادعا در حق او، حد زنا ساقط می شود.

وَ إِذَا ثَبَتَ الزَّانَا عَلَى الْوَجْهِ الْمَذْكُورِ، وَجَبَ الْحُدُّ عَلَى الرَّائِي

هرگاه زنا به گونه ای که بیان شد [اقرار و اعتراف یا گواهی دادن گواهان] ثابت شود، جاری
شدن حد زنا بر زناکار واجب می شود.

وَ هُوَ أَقْسَامٌ ثَمَانِيَةٌ:

و حد زنا بر هشت گونه است

أَحَدُهَا: الْقَتْلُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ لِلرَّائِي بِالْمَحْرَمِ النَّسَبِيِّ مِنَ النِّسَاءِ، كَالْأُمِّ وَ الْأُخْتِ، وَ لِلدَّمِيِّ إِذَا زَانَ
بِمُسْلِمَةٍ، وَ الرَّائِي مُكْرَهًا لِلْمَرْأَةِ وَ لَا يُعْتَبَرُ الْإِحْصَانُ هُنَا، وَ يُجْمَعُ لَهُ بَيْنَ الْجُلْدِ ثُمَّ الْقَتْلِ عَلَى الْأَقْوَى
۱- کشتن با شمشیر، و آن حد؛

الف) مردی که با محرّم نسبی خود زنا کند، مانند مادر و خواهر
[محرّم: مراد کسانی هستند که ازدواج با آنان، حرام ابدی است، خواه به نسب، چون
مادر، خواهر، و خواه به سبب، مانند مادر زن، و خواه به شیرخوارگی، مثل خواهر
رضاعی - مُحَرَّمَاتِ نَسَبِيٍّ: هر زنی که به علّت نسب، نکاح با وی حرام دائمی است. -

نَسَب: به معنی قرابت، خویشی و خویشاوندی است، که جمع آن اَنْسَاب می‌باشد. و در اصطلاح عبارت است از رابطه‌ی خویشاوندی که به اتصال و پیوستگی شخصی به دیگری بواسطه‌ی ولادت، حاصل می‌شود. به این معنا که یکی از آندو به دیگری منتهی شود (مانند فرزند که متصل است به والدین) یا هر دو به شخص ثالثی منتهی گردند. (مثل دو برادر، که نَسَبشان به یک پدر است.)

(ب) کافر (غیر مسلمان) ذمی هرگاه با زن مسلمان زنا کند، [خواه با عُنْف و اِکراه باشد، خواه با رضایت و رغبت تَن به زنا دهد].

(ج) مردی که به عُنْف و زور با زنی زنا کند. [او هرگاه کسی با زنی که راضی به زنا با او نباشد، در حال بیهوشی، خواب و مستی، زنا کند، زنا با او در حکم زنا با عُنْف است]. در این موارد سه گانه، [وجود شرایط] احصان [در زنا] شرط نیست. [مراد از احصان در زنا؛ اجتماع صفات و شرایطی در زناکار است که سبب سنگسار کردن وی می‌شود، که آن شرایط عبارتند از: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) آمیزش در جلو (۴) ازدواج دائم (۵) همیشه دسترسی به همسرش داشته باشد (۶) علم به نزدیکی کردن با همسرش به ثبوت برسد (۷) دخول به اندازه‌ای که موجب غُسل شود. به مرد دارای شرایط احصان مُحْصَن، و به زن مُحْصَنَه گفته می‌شود.]

و بنابر قول قوی‌تر آنان [در این موارد سه گانه،] ابتدا [صد] [تازیانه می‌خورند و آنگاه کشته می‌شوند.

[جَلْد: در باب حُدود، مراد تازیانه و تازیانه زدن می‌باشد، که به عنوان کیفر و مجازات، و به دستور حاکم شرع، بر گناهکار جاری می‌شود.]

وَ تَأْنِيهَا: الرَّجْمُ، وَ يَجِبُ عَلَى الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَا بِبَالِغَةٍ عَاقِلَةٍ، وَ الْإِحْصَانُ إِصَابَةُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فَرْجاً مَمْلُوكاً لَهُ بِالْعَقْدِ الدَّائِمِ، يَغْدُو عَلَيْهِ وَ يَرُوحُ إِصَابَةً مَعْلُومَةً، فَلَوْ أَنْكَرَ وَ طَءَ زَوْجَتِهِ صِدْقٌ وَ إِنْ كَانَ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ، لِأَنَّ الْوَلَدَ قَدْ يُخْلَقُ مِنَ اسْتِرْسَالِ الْمَنِيِّ وَ بِذَلِكَ تَصِيرُ الْمَرْأَةُ مُحْصَنَةً

۲- سنگسار کردن: و این حد بر مردی جاری می‌شود که مُحْصَن بوده، و با زن بالغ و عاقل زنا کند. احصان عبارت است از آنکه مرد بالغ و عاقل، آلت تناسلی خود را در فَرْجِ زنی داخل کند که فَرْجِ او به عقد دائم از آن او می‌باشد، و در صورتی که دخول [به بینه یا اقرار خودش] معلوم باشد، و در اول و آخر روز، امکان نزدیکی و دسترسی به آن زن برای او ممکن باشد.



بنابراین اگر مرد، نزدیکی کردن با زنش را انکار کند، بدون سوگند از او پذیرفته می‌شود، اگرچه او از آن زن فرزندی داشته باشد، زیرا فرزند گاهی در اثر روان شدن منی [در مهبل زن، بدون اینکه نزدیکی صورت گرفته باشد] آفریده می‌شود. و با امور یاد شده، موجب احسان زن نیز می‌شود، [ولی اموری از قبیل مسافرت، حبس، عادت زنانگی، نفاس، بیماری مقاربتی مسری مانند ایدز و سفلیس، زوجین را از احسان خارج می‌کند].

وَ لَا يُشْتَرَطُ فِي الْإِحْصَانِ الْإِسْلَامُ وَ لَا عَدَمُ الطَّلَاقِ إِذَا كَانَتِ الْعِدَّةُ رَجْعِيَّةً بِخِلَافِ الْبَائِنِ
و در [تحقق] احسان در زنا، مسلمان بودن شرط نیست و نیز [شرط نیست] مطلقه نبودن هرگاه زن در عده‌ی طلاق رجعی باشد، بخلاف عده‌ی بائن، [پس اگر کسی زن خود را طلاق رجعی دهد، و تا ایام عده‌ی وی، سپری نشده باشد، مُحْصَن است، پس اگر مرد طلاق دهنده و یا زن طلاق داده شده زنا کنند، سنگسار می‌شوند، چون مرد در زمان عده‌ی رجعی، حق رجوع به زن را دارد. و زن در همان زمان عده، در حکم زن شوهردار است. اما اگر شوهر، زن خود را طلاق باین بدهد، شوهر و زن، مُحْصَن محسوب نمی‌شوند.]

وَ الْأَقْرَبُ الْجَمْعُ بَيْنَ الْجُلْدِ وَ الرَّجْمِ فِي الْمُحْصَنِ، وَ إِنْ كَانَ شَابًّا، فَيُبْدَأُ بِالْجُلْدِ، ثُمَّ تُدْفَنُ الْمَرْأَةُ إِلَى صَدْرِهَا وَ الرَّجُلُ إِلَى حَقْوِيهِ، فَإِنْ فَرَّ أُعِيدَا إِنْ تَبَتِ الزَّانَا بِالْبَيِّنَةِ أَوْ لَمْ تُصَبِّهِ الْحِجَارَةُ عَلَى قَوْلٍ وَ إِلَّا لَمْ يُعَادَا

و نظر نزدیک‌تر به درستی آن است که هرگاه زناکار مُحْصَن باشد، هم [صد] تازیانه می‌خورد و هم سنگسار می‌شود، اگرچه زناکار، جوان باشد. بدین صورت که ابتدا او را تازیانه می‌زنند، و آنگاه زن تا سینه و مرد را تا کمر در خاک قرار می‌دهند، و اگر [زناکار پس از قرار گرفتن در گودال، از آن] بگریزند، در صورتی که زنا به بیینه [چهار مرد عادل، یا سه مرد و دو زن] ثابت شده باشد، یا آنکه بنا بر نظر برخی از فقها، سنگ به بدن آندو برخورد نکرده باشد، [دوباره به گودال] بازگردانده می‌شوند، و گرنه [در صورتی که زنا به بیینه (گواهی) ثابت نشده باشد، بلکه خود بدان اقرار و اعتراف کرده باشد، و یا سنگ بر بدن آنها برخورد کرده باشد،] بازگردانده نمی‌شوند، [و حدّ زنا از وی ساقط می‌شود].

و تَبَدُّأُ بَرَجْمِهِ الشُّهُودُ وَ فِي رَجْمِ الْمُقَرَّرِ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَنْبَغِي إِغْلَامُ النَّاسِ وَ قِيلَ: يَجِبُ حُضُورُ طَائِفَةٍ وَ أَقْلُهَا وَاحِدٌ، وَ قِيلَ: ثَلَاثَةٌ، وَ قِيلَ: عَشْرَةٌ. وَ يَنْبَغِي كَوْنُ الْحِجَارَةِ صِعَارًا لِنَلَا يَسْرَعُ تَلْفُهُ، وَ قِيلَ: لَا يَرْجُمُ مَنْ لَلَّهِ فِي قَبْلِهِ حَدٌّ

و [در صورتی که زنا با گواهی گواهان، ثابت شده باشد،] ابتدا گواهان سنگسار کردن زناکار را آغاز می‌کنند. و اگر زنا با اقرار خود زناکار ثابت شده باشد، امام علیه السلام سنگسار کردن را آغاز می‌کند.

سزاوار و بهتر است مردم را از اجرای سنگسار آگاه کنند. و بنا بر نظر برخی از فقهاء حضور یافتن گروهی [در مراسم سنگسار] واجب است که حداقل آن یک نفر است، و بنا بر قولی سه نفر است، و برخی گفته‌اند: ده نفر می‌باشد، و نیز بهتر است که سنگ‌ها [بسی که برای سنگسار کردن استفاده می‌شود] کوچک باشند تا کسی که سنگسار می‌شود [به سبب زدن سنگ-های بزرگ،] زود هلاک نشود [و نمیرد].
برخی از فقهاء گفته‌اند: کسی که برای خدا بر عهده‌ی او حدی [از حدود الهی] باشد، [و باید حد بخورد،] زناکار را [سنگسار نمی‌کند].

وَ إِذَا فُرِغَ مِنْ رَجْمِهِ، دُفِنَ إِنْ كَانَ قَدْ صُلِّيَ عَلَيْهِ بَعْدَ غُسْلِهِ وَ تَكْفِينِهِ حَيًّا، وَ إِلَّا جُهِزَ ثُمَّ دُفِنَ وَ هِرْكَاهُ [پس از مُردن زناکار] از سنگسار کردن او فراغت یافتند، به خاک سپرده می‌شود، در صورتی که پس از غسل و کفن کردن، بر او نماز خوانده باشند، و در غیر این صورت [برای غسل دادن و کفن کردن و نماز خواندن] آماده می‌گردد و سپس بخاک سپرده می‌شود.

وَ تَالِئُهَا: الْجُلْدُ خَاصَّةً:

وَ هُوَ حَدُّ الْبَالِغِ الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَا بِصَبِيَّةٍ أَوْ مَجْنُونَةٍ وَ حَدُّ الْمَرْأَةِ إِذَا زَنَا بِهَا طِفْلًا، وَ لَوْ زَنَا بِهَا الْمَجْنُونُ الْبَالِغُ فَعَلَيْهَا الْحُدُّ تَامًّا، وَ الْأَقْرَبُ عَدَمُ ثُبُوتِهِ عَلَى الْمَجْنُونِ، وَ يُجْلَدُ الرَّأْيِيُّ أَشَدَّ الْجُلْدِ وَ يُفَرَّقُ الصَّرْبُ عَلَى جَسَدِهِ وَ يُتَقَى رَأْسُهُ وَ وَجْهُهُ وَ فَرْجُهُ، وَ لِيَكُنِ الرَّجُلُ قَائِمًا مُجَرَّدًا وَ الْمَرْأَةُ قَاعِدَةً قَدْ رُبَطَتْ تِيَابُهَا عَلَيْهَا

۳- فقط [صد] تازیانه:

و این حد مرد بالغ مُحْصَن است، هنگامی که با دختر نابالغ یا زنی دیوانه زنا کند. و [نیز] حد زنی است که پسر نابالغ با او زنا کرده است. و اگر دیوانه‌ی بالغی با زن زنا کند، حد کامل بر [آن] زن جاری می‌شود، [بدین صورت که ابتدا صد تازیانه می‌خورد و سپس سنگسار



می‌شود، اگر مُحصنه باشد] و نزدیک‌ترین نظر به درستی آن است که حدی بر [مرد] دیوانه ثابت نیست [و وی حدّ زنا نمی‌خورد، زیرا تکلیفی که ملاک و مناط کیفر و مجازات بر انجام فعل حرام می‌باشد، از وی منتفی است.]

و تازیانه با شدت بر بدن زناکار نواخته می‌شود، و بر قسمت‌های مختلف تن او پراکنده زده می‌شود، اما بر سر و صورت و فرج او تازیانه زده نمی‌شود. مرد زناکار هنگام تازیانه خوردن باید ایستاده و برهنه باشد، و زن زناهنده باید بنشیند در حالی که لباسش را بر [بدن] او بسته‌اند، [تا بدن او آشکار نشود، چراکه بدن زن، عورت است.]

وَ رَأْيُهَا: الْجُلْدُ وَ الْجُرُّ وَ التَّغْرِيبُ:

وَ يَجِبُ عَلَى الزَّانِي الدُّكْرَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ وَ إِنْ لَمْ يَمْلِكْ، وَ قِيلَ: يَخْتَصُّ التَّغْرِيبُ بِمَنْ أَمْلِكَ. وَ الْجُرُّ خَلْقُ الرَّأْسِ، وَ التَّغْرِيبُ نَفْيُهُ عَنْ مِصْرِهِ إِلَى آخَرٍ عَامًّا، وَ لَا جُرَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا تَغْرِيبُ

۴- [صد] تازیانه و تراشیدن موی سر و تبعید کردن:

این حدّ بر مرد غیر مُحصّن واجب می‌شود، اگرچه ازدواج نکرده باشد. و بنابر قول برخی از فقهاء، تبعید کردن اختصاص به کسی دارد که عقد ازدواج کرده [ولی نزدیکی نکرده باشد].

[امراد از] جزّ؛ تراشیدن موی سر است، و تغریب؛ بیرون کردن اوست از شهر خود به شهر دیگری به مدت یکسال [اقمّری]. و زن زناهنده را نه موی سر می‌تراشند و نه تبعید می‌کنند. [بلکه فقط صد تازیانه به وی زده می‌شود.]

وَ حَامِسُهَا: الصَّغْتُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى الْعَدَدِ، وَ هُوَ حَدُّ الْمَرِيضِ مَعَ عَدَمِ احْتِمَالِهِ الضَّرْبَ الْمَكْرَرَّ، وَ اقْتِضَاءُ الْمَصْلَحَةِ التَّعْجِيلِ

۵- صِغْتُ؛ جمع کردن دسته‌ی تازیانه که مشتمل بر عدد [معتبر در حدّ زنا] باشد و همه‌ی آنها را به یکباره بر بدن زناکاری که بیمار است [و امید به بهبودی او نیست] و طاق و تحمل خوردن تازیانه‌ی پی‌درپی را نداشته باشد، زده شود، و از سویی مصلحت اقتضا دارد که هرچه زودتر حدّ زنا بر او جاری شود. [و اگر پس از اجرای حکم، بیمار، سلامت خود را بازیابد، مجازات شلاق مجدداً اجرا نخواهد شد، زیرا وی مجازات شرعی خود را تحمل کرده است.]

وَ سَادِسُهَا: الْجُلْدُ وَ عُقُوبَةُ زِيَادَةَ:

وَ هُوَ حَدُّ الرَّائِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَزْمِنَةِ الشَّرِيفَةِ أَوْ فِي مَكَانٍ شَرِيفٍ أَوْ زَيْنٍ بِمِثْنَةٍ
وَ يُرْجَعُ فِي الزِّيَادَةِ إِلَى رَأْيِ الْحَاكِمِ

۶- تازیانه همراه با مجازات و کیفری افزون: و آن حدّ کسی است که در شب یا روز ماه رمضان یا دیگر زمانهای شریف [چون روز جمعه، روز عید فطر و قربان] یا در مکانی شریف [مانند مسجد و حرم] زنا کند، و یا آنکه با زنی مُرده زنا کند. و در تعیین اندازه‌ی مجازات افزون بر حدّ، به حاکم شرع مراجعه می‌شود [و توسط وی میزان آن مشخص می‌شود].

تَمَمَّةٌ: لَوْ شَهِدَ لَهَا أَرْبَعَةٌ نِسَاءً بِالْبَكَارَةِ بَعْدَ شَهَادَةِ الْأَرْبَعَةِ بِالرِّبَا قُبُلًا، فَالْأَقْرَبُ دَرَّةٌ الْحَدِّ عَنِ الْجَمِيعِ، وَ يُقِيمُ الْحَاكِمُ الْحَدَّ بِعِلْمِهِ وَ كَدًّا فِي حُقُوقِ النَّاسِ إِلَّا أَنَّهُ بَعْدَ مُطَالَبَتِهِمْ، حَدًّا كَانَ أَوْ تَعْزِيرًا
تممه: اگر چهار مرد به زنا دادن زنی از پیش گواهی دهند، و آنگاه چهار زن به باکره بودن آن زن گواهی دهند، نظر نزدیک‌تر به درستی آن است که از تمامی آنان [امراد گواهان مرد، و زنی که بر علیه او گواهی به زنا داده شده] حدّ برداشته می‌شود، [زیرا موجب بوجود آمدن شبیهه می‌شود، زیرا گواهی آنان (چهار گواه مرد و چهار گواه زن) با یکدیگر تعارض کرده است، و با توجه به قاعده‌ی: «تُدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ»، حدود از تمامی آنان برداشته می‌شود].

حاکم شرع با توجه [و بر اساس و با استناد] به علم خود اقامه‌ی حدّ می‌کند، [زیرا وقتی بینه، جرم را ثابت می‌کند، علم حاکم شرع به طریق اولی آن را ثابت می‌کند، زیرا علم قوی‌تر از بینه است و بینه عموماً مفید ظنّ است]. و همچنین در مورد حقوق مردم بر طبق علم خودش حکم می‌نماید، با این تفاوت که در مورد حقوق مردم، [مانند خیانت در امانت، ناسزا گفتن]، حاکم تنها به درخواست صاحبان حق، اقدام می‌کند، حدّ باشد یا تعزیر. [زیرا هر دو در مقتضی جواز صدور حکم، مشترک می‌باشند]

[حدّ: عبارت است از عُقُوبَت و کیفر جنایات و گناهان، که گمّیت و اندازه‌ی آن را شارع معین کرده است. حدّ در برابر تعزیر است.

تعزیر: در اصطلاح کیفر و مجازات بدنی است که میزان و اندازه‌ی آن را شارع معین نکرده، و به نظر امام علیه السلام یا قاضی بستگی دارد، که به اقتضای زمان، مکان، نوع



گناه و شرایط مرتکب شونده‌ی آن، تفاوت می‌کند، ولی همواره از بالاترین حدّ شرعی (صد تازیانه) کمتر است.]

وَلَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ رَجُلًا يَزِينُ بِهَا، فَلَهُ فَتْلُهُمَا وَ لَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ لَكِنْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَوْدُ إِلَّا مَعَ الْبَيِّنَةِ أَوْ التَّصْدِيقِ

اگر شخصی، مرد [بیگانه] ی را در حال زنا کردن با زن خود ببیند، او علم به تمکین زن داشته باشد] می‌تواند هر دوی آنها را [در همان حال] بکشد، او در این حکم تفاوتی میان زوجیت دائم و موقت، مدخوله بودن همسر و غیر مدخوله بودن، نیست. و همچنین میان مَحْصَن و غیر مَحْصَن بودن مرد زناکار تفاوتی وجود ندارد. و اگر شوهر، آنان را بکشد، گناهی بر او نیست. اما بر شوهر قصاص واجب می‌شود، زیرا اصل این است که شوهر، حق کشتن آنها را نداشته است، و نیز اصل، عدم تحقق عملی است که شوهر ادعا می‌کند. [مگر آنکه [شوهر نسبت به ادعای خود مبنی بر زنا] بیّنه [چهار شاهد مرد عادل] اقامه کند، یا [ولیّ دم مقتول، ادعای] او را تصدیق نماید. [که در این صورت قصاص از شوهر ساقط می‌شود.]

وَ مَنْ افْتَضَّ بَكَرًا بِاصْبِعِهِ، لَزِمَهُ مَهْرُ نِسَائِهَا

و اگر کسی با انگشت خود بکارت دختری را از بین ببرد، باید مهر المثل به او بپردازد. [خواه آن دختر، نابالغ باشد یا بالغ]

[مَهْرُ الْمِثْلِ: عبارت است از مقدار مالی که به حسب شرافت و اوضاع و احوال زن و مهریه‌ی أمثال و نزدیکان و خویشاوندان وی، تعیین و به وی داده می‌شود.

در تعیین مَهْرُ الْمِثْلِ، وضعیت طبیعی زن از حیث زیبایی، سن، بکارت، سلامت بدن و عقل و همچنین وضعیت اجتماعی او از حیث دانش، ادب، تمّول و موقعیت خانوادگی و زمان و مکان در نظر گرفته می‌شود.]

وَ مَنْ أَقْرَبَ بِحَدِّ وَ لَمْ يُبَيِّنْهُ، ضَرْبٌ حَتَّى يَهْتِيَ عَنْ نَفْسِهِ أَوْ يَبْلُغَ الْمِائَةَ، وَ هَذَا إِذَا تَكَرَّرَ الْإِقْرَارُ أَرْبَعًا، وَ إِلَّا فَلَا يَبْلُغُ الْمِائَةَ

و کسی که به ثبوت حدّی بر علیه خودش اقرار کند، ولی معلوم و مشخص نکند چه نوع حدّی به خاطر ارتکاب چه جرمی بر او واجب است، او را آن اندازه تازیانه می‌زنند تا خودش بگوید:

تمام شد، یا آنکه به صد تازیانه برسد. و البته این در صورتی است که اقرار خود را چهار بار تکرار کرده باشد، و گرنه [در صورتی که کمتر از چهار بار اقرار کرده باشد،] تعداد تازیانه نباید به صد تازیانه برسد.

و فِي التَّقْيِيلِ الْمُحْرَمِ وَ الْمُصَاجِعَةِ فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ، التَّعْزِيرُ بِمَا دُونَ الْحَدِّ وَ رُوي؛ مائة جَلْدَةٍ و اگر [مردی، زن] نامحرم را بیوسد یا با او زیر یک لحاف و پوشش بخوابد، به [مقدار] کمتر از حدّ [زنا] تعزیر می‌شود، [زیرا عمل حرامی است که به حدّ زنا نرسیده است. و تعیین میزان تعزیر به نظر حاکم بستگی دارد.] و در روایت آمده است؛ صد ضربه تازیانه به آنان زده می‌شود.

وَ لَوْ حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ وَ لَا بَعْلَ لَهَا، لَمْ تُحَدِّ إِلَّا أَنْ تُقَرَّرَ أَرْبَعًا بِالزَّيْنَةِ وَ تُؤَخَّرَ حَتَّى تَضَعَ الْحَمْلَ و اگر زنی، بدون آنکه شوهری داشته باشد، باردار شود، [و سبب باردار شدن او نیز معلوم نباشد] حدّ [زنا] نمی‌خورد، [زیرا احتمال دارد از راه حلال یا از طریق وطی به شبهه و یا وطی همراه با اکراه باردار شده باشد، که زنا محسوب نمی‌شود،] مگر آنکه زن چهار بار اقرار به زنا کند. [که در این حالت به استناد اقرار به زنا، حدّ می‌خورد، نه بخاطر باردار شدن،] و در این صورت تا زمان زایمان، اجرای حدّ بر او را عقب می‌اندازند.

وَ لَوْ أَقَرَّ بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ، ثُمَّ أَنْكَرَ، سَقَطَ الْحَدُّ إِنْ كَانَ مِمَّا يُوجِبُ الرَّجْمَ وَ لَا يَسْقُطُ غَيْرُهُ، وَ لَوْ أَقَرَّ بِحَدِّ ثُمَّ تَابَ، تَخَيَّرَ الْإِمَامُ فِي إِقَامَتِهِ عَلَيْهِ، رَجْمًا كَانَ أَوْ غَيْرُهُ و اگر کسی به انجام کار و جرمی که موجب اجرای حدّ است، اقرار کند، و سپس آن را انکار نماید، در صورتی که به جرمی که موجب سنگسار می‌شود، اقرار کرده باشد، حدّ [از وی] ساقط می‌شود، و در غیر این صورت، [یعنی اگر حدّ، غیر سنگسار باشد، از قبیل تازیانه و تراشیدن سر و تبعید، مثلاً اگر اقرار کند با زن دیوانه‌ای زنا کرده است،] حدّ ساقط نمی‌شود. اگر شخصی اقرار [به جرمی کند که موجب حدّی است، و پس از آن توبه کند، امام علیه السلام در اجرای حدّ بر او مخیر است] که آن حدّ را بر اقرار کننده جاری کند و یا وی را عفو نماید، [خواه سنگسار باشد یا [مجازاتهای دیگر] غیر سنگسار. [زیرا همه‌ی موارد در مقتضی حکم (توبه‌ی پس از اقرار) مشترکند]

الفصلُ الثَّانِي: فِي اللُّوَاطِ وَ السَّحْقِ وَ القِيَادَةِ

فصل دوم: در لواط و مساحقه و قیادت است

[فِي اللُّوَاطِ] فَمَنْ أَقْرَّ بِإِقْبَابِ ذَكَرٍ مُخْتَاراً أَرْبَعَ مَرَّاتٍ أَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ رِجَالٍ بِالمُعَايَنَةِ وَ كَانَ بَالِغاً عَاقِلاً، قُتِلَ مُخَصَّناً أَوْ لَا، إِمَّا بِالسَّيْفِ أَوْ الإِخْرَاقِ أَوْ الرَّجْمِ أَوْ بِالقَاءِ جِدَارٍ عَلَيْهِ أَوْ بِالقَائِهِ مِنْ شَاهِقٍ، وَ يَجُوزُ الجُمُوعُ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْهُمَا أَحَدُهُمَا التَّنْحِيقُ، وَ المَفْعُولُ بِهِ كَذَلِكَ إِنْ كَانَ بَالِغاً عَاقِلاً مُخْتَاراً

اگر مردی بالغ و عاقل از روی اختیار او بدون آنکه به اقرار، اکراه شده باشد. [اقرار کند که آلت تناسلی خود را در پشت همجنس خود داخل کرده است، یا آنکه چهار مرد [عادل] بر علیه او گواهی دهند که این عمل را دیده‌اند، آن مرد کشته می‌شود، خواه مُخَصَّن باشد یا نباشد. [بنابراین اقرار نابالغ و دیوانه، اعتباری ندارد.] و این کشتن با شمشیر یا سوزاندن [در آتش] یا سنگسار نمودن یا ویران کردن دیوار بر روی او، یا پرتاب کردنش از مکان بلند صورت می‌گیرد. و جایز است میان سوزاندن [در آتش] با یکی دیگر از اسباب قتل، [مانند کشتن با شمشیر، سنگسار کردن، ویران کردن دیوار بر روی او و پرتاب کردن او از بلندی] جمع کرد.

[به مرد دارای شرایط احسان، مُخَصَّن گفته می‌شود. و مراد از احسان؛ اجتماع صفات و شرایطی است، که آن شرایط عبارتند از: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) آمیزش در جلو (۴) ازدواج دائم (۵) همیشه دسترسی به همسرش داشته باشد (۶) علم به نزدیکی کردن با همسرش به ثبوت برسد (۷) دخول به اندازه‌ای که موجب غُسل شود.] مجازات و کیفر کسی که با او لواط شده نیز همچون کیفر لواط کننده است، [مانند کشتن با شمشیر، سنگسار کردن، ویران کردن دیوار بر روی او، پرتاب کردن او از مکانی بلند و سوزاندن در آتش] اگر بالغ، عاقل و مختار باشد.

و يُعَزَّرُ الصَّيِّءُ وَيُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ، وَ لَوْ أَقَرَّ بِهِ دُونَ الْأَرْبَعِ لَمْ يُحَدَّ وَ عَزَّرَ، وَ لَوْ شَهِدَ دُونَ الْأَرْبَعَةِ حَدُّوا لِلْفَرْيَةِ، وَ يَحْكُمُ الْحَاكِمُ فِيهِ بِعِلْمِهِ

و کودک [چه فاعل باشد و چه مفعول]، تعزیر، و دیوانه [نیز خواه فاعل باشد یا مفعول]، تأدیب می شود. اگر کسی کمتر از چهار بار به لواط اقرار کند، حدّ بر او جاری نمی شود و [بواسطه‌ی اقراری که نموده]، تعزیر می گردد. و اگر کمتر از چهار گواه، بر لواط گواهی دهند، بدلیل دروغ گفتن، بر تمامی آنان حدّ قذف [۸۰ تازیانه] جاری می شود. و حاکم شرع در لواط [امانند سایر حدود] بر اساس و با استناد به علم خود [که از طرق متعارف حاصل می شود]، حکم می کند. [زیرا علم، از بیّنه (گواهی گواهان) قوی تر است].

وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ

و [در اینکه حاکم شرع به علم خود حکم می کند و نیز در تمامی احکامی که بیان شد]، تفاوتی میان مسلمان و کافر نیست.

وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ إِيقَاباً كَالْتَّفَخِيدِ أَوْ بَيْنَ الْأَلْيَتَيْنِ، فَحَدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةً مُسْلِمًا أَوْ كَافِرًا مُحْصَنًا أَوْ غَيْرُهُ وَ قِيلَ: يُرْجَمُ الْمُحْصَنُ

و اگر [عمل فاعل] داخل کردن آلت تناسلی نباشد، مانند مالیدن رانها به یکدیگر، یا [اقرار دادن آلت تناسلی خود] میان دو لامبه [= کپل و باسن]، حدّ آن [نسبت به فاعل و مفعول] صد ضربه تازیانه است. [بشرط آنکه بالغ و عاقل و مختار باشند]، خواه مسلمان باشند یا کافر، و خواه مُحْصَن باشند یا غیر مُحْصَن. و بنابر قول برخی از فقهاء، اگر مُحْصَن باشند سنگسار می شوند، [و غیر مُحْصَن، تازیانه می خورد].

وَ لَوْ تَكَرَّرَ مِنْهُ الْفِعْلُ مَرَّتَيْنِ، مَعَ تَكَرُّرِ الْحَدِّ قِتْلٌ فِي الثَّلَاثَةِ وَ الْأَخْوَطُ فِي الرَّابِعَةِ

و اگر [عملی مانند تفخید که در مرتبه‌ی اول موجب کشتن نمی شود]، دوبار از او سربزند و [برای هر بار ارتکاب عمل، اجرای حد بر او جاری و] تکرار شود، و با تکرار شدن حدّ بر او، در بار سوم کشته می شود، و بنابر رعایت احتیاط در قتل، در بار چهارم کشته می شود.



وَلَوْ تَابَ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ، سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُّ قِتْلًا كَانَ الْحُدُّ أَوْ رَجْمًا أَوْ جَلْدًا، وَ لَوْ تَابَ بَعْدَهُ لَمْ يَسْقُطْ الْحُدُّ وَ كَذَا لَوْ تَابَ مَعَ الْإِقْرَارِ وَ لَكِنْ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ فِي الْمُقَرِّ بَيْنَ الْعَفْوِ وَ الْإِسْتِيفَاءِ
و اگر [شخص مرتکب] پیش از برپا شدن بیینه [گواهی دادن چهار مرد عادل]، توبه کند، حدّ از او ساقط می‌شود، [خواه حدّش] کشتن باشد یا سنگسار یا تازیانه. و اگر پس از قیام بیینه، توبه کند، حدّ [از او] ساقط نمی‌شود. و اما اگر [لواط کننده] بر علیه خود اقرار و اعتراف کند، و آنگاه توبه نماید، امام علیه السلام در مورد اقرار کننده میان بخشیدن و اجرای حدّ بر او، مخیر است.

وَ يُعَزَّرُ مَنْ قَبْلَ غُلَامًا بِشَهْوَةٍ وَ كَذَا يُعَزَّرُ الْمُجْتَمِعَانِ تَحْتَ إِزَارٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا رَحِمٌ مِنْ ثَلَاثِينَ سَوْطًا إِلَى تِسْعَةٍ وَ تِسْعِينَ
و کسی که پسر بچه‌ای را از روی شهوت ببوسد، [به هر نحو که حاکم صلاح بداند] تعزیر می‌شود، و نیز اگر دو مرد در زیر یک جامه [او پوشش] با هم جمع شوند [و قرار گیرند]، در صورتی که برهنه باشند و میانشان خویشاوندی نسبی نباشد، از سی تا نود و نه ضربه تازیانه تعزیر می‌شوند.

وَ السَّخَقُ:

يُنْتَبُ بِشَهَادَةِ أَرْبَعَةِ رِجَالٍ أَوْ الْإِقْرَارِ أَرْبَعًا وَ حُدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةٍ، مُسْلِمَةً كَانَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا أَوْ كَافِرَةً، مُحْصَنَةً أَوْ غَيْرَ مُحْصَنَةٍ، فَاعِلَةٌ أَوْ مَفْعُولَةٌ. وَ تُقْتَلُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحُدُّ ثَلَاثًا، وَ لَوْ تَابَتْ قَبْلَ الْبَيِّنَةِ سَقَطَ الْحُدُّ لَا بَعْدَهَا وَ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ لَوْ تَابَتْ بَعْدَ الْإِقْرَارِ
مُسَاحَقَهُ:

[مُساحقه: همجنس بازی زنان، مالیدن زن آلت تناسلی خود را به آلت تناسلی زن دیگر، تا بدین وسیله خود را ارضا نمایند.]

و مساحقه با گواهی دادن چهار مرد عادل یا چهار بار اقرار کردن [ازن بالغ، عاقل و مختار] ثابت می‌شود. [بنابراین اقرار دختر بچه، زن دیوانه و زن مکره قبول نیست.] و حدّ آن صد ضربه تازیانه است، خواه [خواه هر یک از آندو زن که مرتکب مساحقه شده‌اند]، مسلمان باشند یا کافر، مُحْصَنَه باشند یا غیر مُحْصَنَه، و خواه فاعله باشد یا مفعوله. و اگر حد مساحقه، سه بار بر او مکرر جاری شده باشد، [مساحقه کننده] در بار چهارم کشته می‌شود. و اگر او پیش از قیام بیینه [= گواهی گواهان] توبه کند، حدّ از او ساقط می‌شود. و اگر پس از اقرار کردن توبه

نماید، امام علیه السلام [میان اینکه او را ببخشد یا حدّ مساحقه بر او جاری سازد]، مخیر است.

وَ يُعَزَّرُ الْأَجْنَبِيَّانِ إِذَا تَجَرَّدَتَا تَحْتَ إِزَارٍ فَإِنَّ عُرَّتَا مَعَ تَكَرُّرِ الْفِعْلِ مَرَّتَيْنِ، خُدَّتَا فِي الثَّالِثَةِ، وَ عَلَى هَذَا
و اگر دو زن بیگانه هرگاه برهنه و عریان زیر یک جامه و پوشش با هم جمع شوند، [به هر نحو
که حاکم صلاح بداند] تعزیر می‌شوند. پس اگر دو بار با تکرار این عمل، تعزیر شوند، در بار
سوم حد [صد ضربه تازیانه] بر آنها جاری می‌شود. و پیوسته بر این روش، عمل می‌شود.
[یعنی اگر پس از اجرای حدّ، دو بار دیگر آن عمل را تکرار کنند و تعزیر شوند، در
دفعه‌ی سوم حدّ (صد تازیانه) جاری می‌شود.]

وَ لَوْ وَطِئَ زَوْجَتَهُ، فَسَاخَقَتْ بِكَرٍّ فَحَمَلَتْ، فَأُولَدُ لِلرَّجُلِ وَ تُحْدَانِ وَ يَلْزُمُهَا صَمَانُ مَهْرٍ مِثْلِ الْبِكْرِ.
و اگر مردی با زن خود نزدیکی کند و آنگاه آن زن با دختر باکره و دوشیزه‌ای مُسَاخَقَه نماید، و
دختر باکره باردار شود، فرزند [متولد شده‌ی از دوشیزه] برای آن مرد است، [زیرا از نطفه‌ی
آن مرد بوجود آمده است، و دلیلی برای منتفی کردن طفل از او وجود ندارد.] و بر آن
دو زن حد مساحقه [صد تازیانه] جاری می‌شود. [زیرا در حدّ مساحقه بین زن مُحْصَنَه و
غیر مُحْصَنَه، تفاوتی وجود ندارد.] و ضمانت مَهْرُ الْمِثْلِ دخترِ باکره بر زنی که با او مساحقه
کرده، لازم می‌شود، [و باید آن را به دختر پردازد، زیرا او سبب از بین رفتن بکارت آن
دختر می‌باشد، و دیه‌ی ازاله‌ی بکارت، مَهْرُ الْمِثْلِ اوست.]
أَمَهْرُ الْمِثْلِ: عبارت است از مقدار مالی که به حسب شرافت و اوضاع و احوال زن و
مَهْرِیَه‌ی أمثال و نزدیکان و خویشاوندان وی، تعیین و به وی داده می‌شود. در تعیین
مَهْرُ الْمِثْلِ، وضعیّت طبیعی زن از حیث زیبایی، سنّ، بکارت، سلامت بدن و عقل و
همچنین وضعیّت اجتماعی او از حیث دانش، ادب، تَمَوَّل و موقعیّت خانوادگی و زمان و
مکان در نظر گرفته می‌شود.]



وَ الْقِيَادَةُ:

الْجَمْعُ بَيْنَ فَاعِلِي الْفَاحِشَةِ. وَ تَثْبُتُ بِالْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مِنَ الْكَامِلِ الْمُخْتَارِ أَوْ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ، وَ الْحَدُّ حَمْسٌ وَ سَعُونَ جَلْدَةً مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً، وَ قِيلَ: يُخْلَقُ رَأْسُهُ وَ يُشَهَّرُ وَ يُنْفَى بِأَوَّلِ مَرَّةٍ، وَ لَا جَزَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا شُهْرَةٌ وَ لَا نَفْيٌ

[قیادت: واسطه شدن برای عملی حرام، چون زناست. قیادت، جمع کردن و مرتب کردن دو یا چند انجام دهنده‌ی کار زشت، از قبیل زنا و لواط و مساحقه است.]
و قیادت، جمع کردن [او بهم رساندن] انجام دهنده‌ی کار زشت [از قبیل زنا، لواط و مساحقه است.] قوادی با دوبار اعتراف کردن شخص کامل [بالغ و عاقل] و مختار [او دارای قصد،] ثابت می‌شود، یا گواهی دادن دو مرد عادل ثابت می‌شود. حد قیادت، هفتاد و پنج تازیانه است، [خواه مرتکب،] مسلمان باشد یا کافر، مرد باشد یا زن. و برخی از فقهاء گفته‌اند: در نخستین بار [که قواد این کار را انجام می‌دهد، علاوه بر ۷۵ تازیانه] سر او نیز تراشیده می‌شود، و او را در شهر می‌گردانند، و [او در همان نوبت اول از شهر خود به یکی از شهرهای دیگر] تبعید می‌کنند. و [این امر اختصاص به قواد مرد دارد] و تراشیدن سر، در شهر گردانیدن و تبعید کردن برای زن نیست.

وَ لَا كَفَالَةَ فِي حَدِّ وَ لَا تَأْخِيرَ فِيهِ إِلَّا مَعَ الْعُذْرِ أَوْ تَوَجُّهٍ ضَرَرٍ وَ لَا شَفَاعَةَ فِي إِسْقَاطِهِ

و کفالت در هیچ حدی نیست [یعنی کسی نمی‌تواند کفالت کند کسی که مستوجب حد است، اجرای حد وی از زمان ثبوت آن برای مدتی به تأخیر بیفتد،] و نباید اجرای آن را به تأخیر انداخت، مگر در صورت وجود عذر [ای که مانع اجرای حد در آن زمان می‌شود.] یا وارد شدن زیان به مجرم [که در این دو صورت کفالت کردن و تأخیر انداختن حد تا زمان برطرف شدن عذر و زیان، جایز است.] و نیز میانجی‌گری برای اسقاط حد پذیرفته نمی‌شود.

الفصل الثالث: في القذف

فصل سوم: در باره‌ی قذف است

وَهُوَ الرَّمْيُ بِالزَّانَا أَوْ اللَّوَاطِ، مِثْلُ قَوْلِهِ: زَنَيْتَ أَوْ لَطَيْتَ أَوْ أَنْتَ زَانٍ أَوْ لَانِطٌ وَشِبْهُهُ مَعَ الصَّرَاحَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَوْضِعِ اللَّفْظِ بَأَيِّ لُغَةٍ كَانَ، أَوْ قَالَ لَوْلَدِهِ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ: لَسْتَ وَلَدِي. فَلَوْ قَالَ لِأَخْرَى: زَنَا بِكَ أَبُوكَ أَوْ يَا بَنَ الرَّانِي، حُدَّ لِلْأَبِ. وَ لَوْ قَالَ: زَنْتَ بِكَ أُمَّكَ أَوْ يَا بَنَ الرَّانِيَةِ حُدَّ لِلْأُمِّ وَ لَوْ قَالَ: يَا بَنَ الرَّانِيَيْنِ، فَلَهُمَا. وَ لَوْ قَالَ: وُلِدْتَ مِنَ الزَّانَا، فَالظَّاهِرُ الْقَذْفُ لِلْأَبَوَيْنِ

اَقْذَفَ: در لغت به معنی دُشنام دادن، و به بدی نسبت دادن است. و در اصطلاح؛ نسبت دادن شخص مسلمانی را به عمل زنا و یا لواط، خواه مخاطب باشد یا غایب، هر چند مُرده باشد. مثل اینکه شخصی به دیگری بگوید: زنا دادی یا زنا نمودی]

و قذف، نسبت دادن زنا یا لواط است به شخص دیگری، مثل اینکه کسی به مخاطب بگوید: تو زنا کرده‌ای، یا لواط کرده‌ای، یا تو زنا کاری، یا تو لواط کاری. و مانند آن با الفاظ صریح [و روشن و بدون ابهام بر نسبت زنا یا لواط باشد] و آگاهی قذف کننده از معنای موضوع له لفظ، به هر لغت و زبانی که باشد، [اگرچه کسی که به او نسبت داده می‌شود، به معنای لفظ و مفاد آن آگاه نباشد.] یا آنکه با الفاظ صریح به فرزندش که به فرزندى [و نَسَب] او اقرار کرده است، بگوید: «تو فرزند من نیستی»، [قذفِ مادرِ وی محسوب می‌گردد]

اگر به شخص دیگری [غیر فرزندش] بگوید: «پدرت در بوجود آمدن تو زنا کرده است»، یا بگوید: «ای پسر زناکار»، بخاطر نسبت زنا به پدر او، [نسبت دهنده] حدّ قذف می‌خورد. و اگر به شخص دیگری بگوید: «مادرت در بوجود آمدن تو زنا کرد»، یا «ای فرزند زناکار»، بجهت نسبت زنا به مادر او، [نسبت دهنده] حدّ قذف می‌خورد.

و اگر کسی به دیگری بگوید: «ای پسر دو زناکار»، بخاطر نسبت زنا به پدر و مادر او، حدّ قذف می‌خورد. و نیز اگر بگوید: «از زنا متولد شده‌ای»، ظاهر سخن آن است که بخاطر نسبت زنا به پدر و مادرِ مخاطب، [نسبت دهنده] حدّ قذف می‌خورد.

وَمَنْ نَسَبَ الزَّانَا إِلَى غَيْرِ الْمُوَاجِهَةِ، فَاحْتِمَالٌ لِلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ وَ يُعَزَّرُ لِلْمُوَاجِهَةِ إِنْ تَصَمَّنَ شَتْمَهُ وَ أَذَاهُ، وَ لَوْ قَالَ لِامْرَأَةٍ: زَنَيْتُ بِكَ، احْتِمَالُ الْإِكْرَاهِ فَلَا يَكُونُ قَذْفًا هَا وَ لَا يَتَّبَعُ الزَّانَا فِي حَقِّهِ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ أَرْبَعِ مَرَّاتٍ وَ كَسَى كَهْ نَسَبِ زَنَا بَهْ غَيْرِ مُخَاطَبِ خُودِ بَدَهْدِ، بِخَاطِرِ كَسَى كَهْ نَسَبِ زَنَا بَهْ اُو دَاوَهْ، حَتَّى قَذْفِ مِى خُورِدِ، وَ اِگَرِ كَلَامِ اُو دَشَنَامِ وَ اَزَارِ وَ اذِیَّتِی مَتُوجِهْ مُخَاطَبِ سَاوَدِ، بِخَاطِرِ اَنِّ، [نَسَبِ دَهْنَدِه] تَعزِیرِ مِى شُودِ.

اگر کسی به زنی بگوید: «من با تو زنا کردم»، احتمال اکراه [او بیزار بودن مرد از زن] در آن وجود دارد، [زیرا احتمال دارد که مقصود قذف کننده این باشد که تو را به اکراه به زنا وادار نمودم و خودت تمایل نداشتی]، لذا نسبت به زن قذف محسوب نمی‌شود، [تا اینکه قذف کننده، مستحق حد قذف گردد، زیرا شخص مکره، زناکار به حساب نمی‌آید، و همین مقدار از احتمال، در سقوط حد قذف از گوینده، کفایت می‌کند. و بدون تردید، احتمال، از مصادیق شبهه محسوب می‌شود. و حدود با توجه به قاعده‌ی: «تُدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ» برداشته می‌شود، بنابراین [زنا در حق خودش [بواسطه‌ی اقرارش] ثابت نمی‌شود، مگر آنکه چهار بار این سخن را تکرار نماید.

وَ الدُّيُوثُ وَ الكَشْحَانُ وَ الْقَرْنَانُ قَدْ يُفِيدُ الْقَذْفَ فِي عُرْفِ الْقَائِلِ، فَيَجِبُ الْحَدُّ لِلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ، وَ إِنْ لَمْ تُفِدْ فِي عُرْفِهِ وَ أَفَادَتْ شَتْمًا عَزْرًا، وَ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ فَأَنْدَتَهَا أَصْلًا فَلَا شَيْءَ

و کلمات دُیُوثُ [کسی است که مردان را برای زنا با همسرش می‌آورد]، کَشْحَانُ [کسی است که مردان را برای زنا با مادرش می‌آورد]، و قَرْنَانُ [کسی است که مردان را برای زنا با دخترش می‌آورد]، گاهی در عرف گوینده‌ی این الفاظ، بیانگر قذف [و نسبت زنا] است، که در این صورت بخاطر کسی که این عمل زنا را به او نسبت داده، حد می‌خورد. و اگر در عرف گوینده‌ی این الفاظ، بیانگر قذف نباشد، و افاده‌ی دشنام و آزرده‌ی نماید، تعزیر می‌شود. و اگر گوینده‌ی این الفاظ، آگاهی از معنا و مفاد آن را نداشته باشد، چیزی بر او نخواهد بود، [نه حد می‌خورد و نه تعزیر دارد، زیرا نه قصد قذف داشته و نه اذیت و دشنام دادن].



وَ كَذًا كُلُّ قَذْفٍ جَرَى عَلَى لِسَانٍ مَنْ لَا يَعْلَمُ مَعْنَاهُ، وَ التَّأْدِي وَ التَّعْرِضُ يُوجِبُ التَّعْزِيرَ لَا الْحَدَّ، مِثْلُ: هُوَ وَلَدٌ حَرَامٌ أَوْ أَنَا لَسْتُ بِزَانٍ وَ لَا أُمِّي زَانِيَةٌ، أَوْ يَقُولُ لِرُؤُوسِهِ: لَمْ أَجِدْكَ عَدْرَاءَ وَ بطور کلی هر لفظ قذفی که بر زبان شخص ناآگاه و جاهل نسبت به معنا و مفهوم آن، جاری گردد، موجب حدّ و یا تعزیر نمی‌شود. [زیرا در این حالت، گوینده نه قصد نسبت زنا و یا لواط به دیگری را دارد، و نه قصد دشنام و آزار و اذیت به شخصی].

و لفظی که موجب آزار و اذیت شخص مخاطب شود و لفظی که کنایه‌ی در قذف است [و صراحتی در قذف ندارد] موجب تعزیر می‌شود، [زیرا عمل حرامی را مرتکب شده است] و حدّ ثابت نمی‌شود، مانند آنکه بگوید: «او فرزند حرام است» [و منظور او این باشد که به هنگام عادت ماهیانه و یا در حال احرام، نطفه‌ی وی بسته شده است] یا «من زناکار نیستم» [و این کنایه از این است که شخص مخاطب، زناکار است، ولی صراحت در قذف ندارد] و «مادرم زناکار نیست»، یا به زن خود بگوید: «من تو را دوشیزه نیافتم» [و این سخن کنایه از آن است که همسرش پیش از ازدواج مرتکب زنا شده و بکارتش از بین رفته است، ولی احتمال مراد دیگری نیز داده می‌شود]

وَ كَذًا يُعْزَرُ بِكُلِّ مَا يَكْرَهُهُ الْمُوَاجَهُ مِثْلَ الْفَاسِقِ وَ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ هُوَ مُسْتَبْرٌ، وَ كَذًا الْخَنْزِيرُ وَ الْكَلْبُ وَ الْحَقِيرُ وَ الْوَضِيعُ، إِلَّا مَعَ كَوْنِ الْمُخَاطَبِ مُسْتَحَقًّا لِلِاسْتِخْفَافِ

و همچنین هر لفظی که مخاطب [و یا منسوبّ الیه] از شنیدن آن اکراه داشته و ناخشنود می‌شود، [اگرچه شخص منسوبّ الیه، حاضر نباشد]، مانند فاسق و شرابخوار. در صورتی که مخاطب [در ارتکاب فسق و نوشیدن شراب] آن را پنهان داشته باشد، موجب تعزیر گوینده می‌شود. [زیرا ملاک تعزیر، انجام عمل حرام است]، همچنین گفتن خوک، سگ، کوچک و پست، موجب تعزیر گوینده می‌شود. مگر آنکه مخاطب [بخاطر تظاهر به فسق] سزاوار و لایق کوچک شدن و تحقیر باشد.

وَ يُعْتَبَرُ فِي الْقَافِزِ الْكَمَالُ، فَيُعْزَرُ الصَّبِيُّ وَ يُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ، وَ يُشْرَطُ فِي الْمَقْدُوفِ الْإِحْصَانُ أَعْنِي الْبُلُوغَ وَ الْعُقْلَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْعِفَّةَ، فَمَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ، وَ حَبَّ الْحَدَّ بِقَدْفِهِ وَ إِلَّا التَّعْزِيرُ

و حدّ در صورتی بر قذف کننده جاری می‌شود که قذف کننده کامل [بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد] باشد، پس اگر کودک و نابالغ، [دیگری را] قذف کند، [بنا بر صلاحدید حاکم شرع] تعزیر می‌شود، و اگر دیوانه باشد تأدیب می‌گردد.

و در کسی که قذف شده، احصان شرط است، و مراد [از احصان در قذف] بلوغ، عقل، اسلام، عفت و پاکدامنی است. کسی که این اوصاف [بلوغ، عقل، اسلام و پاکدامنی] در او جمع باشد، به سبب قذف کردن او، حدّ قذف بر قذف کننده واجب می‌شود. و اگر [تمامی این اوصاف یا] یکی از این اوصاف، [در قذف شونده] منتفی باشد، [حدّ بر قذف کننده ثابت نمی‌شود، بلکه] تعزیر بر او واجب می‌شود.

وَ لَوْ قَالَ لِكَافِرٍ أُمَّهُ مُسْلِمَةٌ: يَابْنَ الزَّانِيَةِ، فَالْحُدُّ لَهَا، فَلَوْ مَاتَتْ أَوْ كَانَتْ مَيِّتَةً وَ وَرَثَهَا الْكَافِرُ، فَلَا حَدَّ
و اگر کسی به کافری که مادرش مسلمان است، بگوید: «ای پسر زن زناکار»، برای [تهمت به آن زن] بر قذف کننده، حدّ قذف واجب می‌شود. [زیرا آن زن برخلاف مخاطب، تمام شرایط احصان در قذف را داراست،] پس اگر آن زن [پس از آنکه نسبت زنا به وی داده شد،] بمیرد یا در زمان قذف، مُرده باشد و فرزندِ کافرش از او ارث برد، [بدین معنی که تنها وارثش او باشد،] حدّی بر قذف کننده نخواهد بود. [زیرا همانطور که مسلمان اصالتاً بخاطر قذف نمودنِ شخص کافر، حدّ نمی‌خورد، از طریق ارث نیز حدّ بر قذف کننده‌ی مسلمان، جاری نمی‌شود. چون وارث (فرزند) کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، و نمی‌تواند مطالبه‌ی حدّ قذف را نماید.]

وَ لَوْ تَفَادَفَ الْمُحْصَنَانِ عُرْزًا. وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمَقْدُوفُ تَعَدَّدَ الْحُدُّ، سِوَاءَ التَّحَدِّ الْقَاضِيٍّ أَوْ تَعَدَّدَ، نَعَمْ لَوْ قَذَفَ الْوَاحِدَ جَمَاعَةً بِلَفْظٍ وَاحِدٍ وَ اجْتَمَعُوا فِي الْمُطَالَبَةِ لَهُ بِالْحُدِّ، فَحَدٌّ وَاحِدٌ، وَ إِنْ افْتَرَقُوا فِي الْمُطَالَبَةِ، فَلِكُلِّ وَاحِدٍ حَدٌّ. وَ كَذَا الْكَلَامُ فِي التَّعْزِيرِ.

و اگر دو فرد مُحْصَنِ ای [بگونه‌ای که موجب حدّ قذف است،] یکدیگر را قذف کنند، [خواه قذف آنها همانند و خواه مختلف باشد،] هر دو فرد تعزیر می‌شوند، [و هیچ یک از آنان، حد قذف نمی‌خورند.]

اگر چند نفر [توسط فرد یا افرادی] قذف شوند، چند حدّ واجب می‌شود، خواه قذف کننده یک نفر باشد یا چند نفر، [زیرا هر قذفی علت جداگانه و کاملی برای وجوب حدّ قذف است،] البته اگر کسی، گروهی را به یک لفظ قذف کند، [و مثلاً بگوید: «همه‌ی شما زناکار هستید»،] و تمامی آن افراد با هم درخواست اجرای حدّ کنند، یک حدّ بر قذف کننده واجب می‌شود. و اگر هر یک از افراد، جداگانه خواهان اجرای حدّ بر قذف کننده باشند، با درخواست هر یک از آنها، [و به تعداد هر یک از آنان،] حد بر قذف کننده واجب می‌شود. و در مورد تعزیر نیز همین حکم جاری است.



مَسَائِلُ:

حَدُّ الْقَازِفِ ثَمَانُونَ جَلْدَةً وَ يُجْلَدُ الْقَازِفُ بِبَيِّنَاتِهِ حَدًّا مُتَوَسِّطًا دُونَ ضَرْبِ الزَّانَا وَ يُشْهَرُ لِثُجَّتَبِ شَهَادَتِهِ، وَ تَثْبُتُ الْقَذْفُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ وَ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مِنْ مُكَلَّفٍ مُخْتَارٍ، وَ كَذَا مَا يُوجِبُ التَّعْزِيرَ
چند مسأله:

حد قذف کننده [به اجماع فقهاء] هشتاد ضربه تازیانه است که [باید ضربات تازیانه] بطور متوسط، با شدتی کمتر از [ضربات] تازیانه‌ی زنا و از روی جامه [ای که قذف کننده معمولاً بر تن دارد] بر او نواخته می‌شود. قذف کننده را به مردم معرفی می‌کنند، تا مردم از گواه گرفتن او خودداری کنند.

و قذف با گواهی دادن دو مرد عادل و دو بار اقرار قذف کننده از مکلف [بالغ و عاقل] و مختار [و دارای قصد] ثابت می‌شود. [بنابراین اقرار کودک، دیوانه و مکروه اعتباری ندارد] و همین حکم است در عملی که موجب تعزیر می‌شود.

وَ حَدُّ الْقَذْفِ مُؤَرَّثٌ إِلَّا لِلزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ، وَ إِذَا كَانَ الْوَارِثُ جَمَاعَةً لَمْ يَسْقُطْ بَعْضُ الْبَعْضِ وَ يَجُوزُ الْعَفْوُ بَعْدَ الثَّبُوتِ كَمَا يَجُوزُ قَبْلَهُ

[اگر قذف کننده حد نخورد و تعزیر نگردد و قذف شونده او را نبخشد و از دنیا برود، حق استیفای] حد قذف [و یا تعزیر] به [ورثه‌ی نسبی او که از ماترک ارث می‌برد]، به ارث می‌رسد، مگر زن و شوهر [که حد قذف و یا تعزیر را به ارث نمی‌برند، زیرا حد قذف، یک حق مالی نیست تا زن یا شوهر از آن ارث ببرند] و اگر وارث [قذف شونده] چند نفر باشند، [و بعضی از ورثه]، قذف کننده را عفو کنند، [با بخشیدن برخی از آنان]، هیچ مقدار [از] حد قذف [از قذف کننده] ساقط نمی‌شود، [زیرا مانند حق مالی نیست تا قابل تبعیض باشد. بنابراین بقیه‌ی ورثه می‌توانند آن را به طور کامل استیفا کنند، مگر آنکه تمامی ورثه]، او را ببخشند.]

کسی که قذف شده، می‌تواند پس از ثابت شدن قذف، قذف کننده را ببخشد، چنانکه پیش از ثبوت آن نیز می‌تواند قذف کننده را ببخشد. [زیرا حق قذف از مصادیق حق الناس است، و اقامه‌ی آن متوقف بر درخواست دارنده‌ی حق است، و با عفو او نیز ساقط می‌شود.]

و يُقْتَلُ الْقَاذِفُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحُدُّ ثَلَاثًا، وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْقَذْفُ لِوَاحِدٍ قَبْلَ الْحَدِّ فَوَاحِدٌ

و اگر یک نفر، قذف کردنش را تکرار کند و پس از هر قذفی که نمود، حد قذف بر وی جاری شود، در بار چهارم کشته می‌شود. [در تکرار قذف، لازم نیست الفاظ و نیز مَقْدُوف، همان الفاظ و مقذوف پیشین باشد، و نیز تفاوتی نمی‌کند که قذف شونده یک نفر باشد یا چند نفر] و اگر پیش از آنکه حد بر وی جاری شود، چند بار [یک نفر را] قذف کند، تنها یک حد بر او جاری می‌شود.

وَ يَسْفُطُ الْحُدَّ بِتَصْدِيقِ الْمَقْدُوفِ وَ الْبَيِّنَةِ وَ الْعَفْوِ وَ بِلِعَانِ الرَّوْحَةِ

حدّ قذف [در چهار مورد] ساقط می‌شود؛

۱- قذف شونده، قذف کننده را [در زنا و یا لواطی که به او نسبت داده است]، تصدیق کند، [مثلاً بگوید: او در نسبت زنا به من، راستگو است]
 ۲- [قذف کننده در خصوص آنچه به وی نسبت داده است]، بی‌ینه [یعنی دو شاهد مرد عادل] ارائه دهد.

۳- هرگاه قذف شونده، او در صورت فوت وی، ورثه‌ی او، قذف کننده را ببخشد

۴- [شوهر پس از قذف نمودن زن خود به زنا]، او را لعان کند

وَ لَا يُعَزَّرُ الْكُفَّارُ لَوْ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ أَوْ عَيَّرَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالْأَمْرَاضِ إِلَّا مَعَ خَوْفِ الْفِتْنَةِ، وَ لَا يُزَادُ فِي تَأْدِيبِ الصَّبِيِّ عَلَى عَشْرَةِ أَسْوَاطٍ. وَ يُعَزَّرُ كُلُّ مَنْ تَرَكَ وَاجِبًا أَوْ فَعَلَ مُحْرَمًا بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ، فَلَا يَنْلُغُ حَدَّهُ

و اگر کفار با عناوین و نامهای زشت و توهین‌آمیز یکدیگر صدا بزنند، یا آنکه بر یکدیگر به مرض و بیماری، عیب بگیرند، [مثل آنکه به یکدیگر بگویند: ای نابینا و مانند آن] تعزیر نمی‌شوند، مگر آنکه ترس آن باشد که فتنه و آشوب بپا کنند [که در این صورت به هر اندازه‌ای که حاکم شرع مصلحت بداند، تعزیر می‌شوند]

و برای تأدیب کودک بیش از ده ضربه تازیانه بر او زده نمی‌شود. [خواه تأدیب به جهت قذف باشد یا غیر آن]

و هر کس واجبی [مثل نماز یا روزه] را ترک کند، یا حرامی [مانند دشنام دادن] مرتکب شود، به مقداری که حاکم شرع صلاح می‌داند، تعزیر می‌شود. اما مقدار آن کمتر از مقداری است که به عنوان حدّ (۷۵ تازیانه) بر او جاری می‌شود.



وَ سَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْ أَحَدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يُقْتَلُ وَ لَوْ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ، مَا لَمْ يَخَفْ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ عَلَى مُؤْمِنٍ

و کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از امامان علیهم السلام دشنام دهد، کشته می‌شود، [و کشتن این فرد برای هر کس که از این امر آگاه گردد، جایز است،] و در آن اذن امام علیه السلام شرط نیست، مگر آنکه کسی که او را می‌کشد، بر جان یا مال خود بترسد [و ضرر مالی و جانی بر او نداشته باشد] یا آنکه خطر [و ضرر مالی و جانی] متوجه یک مؤمن شود [که در این صورت به جهت ضرر، جواز قتل وی منتفی می‌گردد].

وَ يُقْتَلُ مُدَّعِي التُّبُّوَةِ وَ كَذَا الشَّاكُّ فِي نُبُوَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَاهِرِ الْإِسْلَامِ، وَ يُقْتَلُ السَّاحِرُ إِذَا كَانَ مُسْلِمًا وَ يُعَزَّرُ السَّاحِرُ الْكَافِرُ

کسی که دعوی پیامبری کند، کشته می‌شود، [زیرا خاتم الانبیاء بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ضروریات دین می‌باشد، و ادعای نبوت، کفر است،] و همچنین کسی که در پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تردید و شک کند، هرگاه بر ظاهر اسلام باشد، کشته می‌شود.

جادوگر اگر مسلمان باشد، کشته می‌شود، و اگر جادوگر کافر باشد تعزیر می‌شود.

وَ قَادِفُ أُمِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُرْتَدٌّ يُقْتَلُ وَ لَوْ تَابَ، لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتُهُ إِذَا كَانَ إِرْتِدَادُهُ عَنْ فِطْرَةٍ وَ كَسَى كَه مَادِرِ پِيَامِبِرِ اِكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَا قَذْفَ كِنْدِ، [مَرْتَدَّ اسْتِ وَ اِكْر تَوْبِهِ نَكِنْدَ،] كَشْتَه مِي شُود. وَ اِكْر تَوْبَه كِنْد دَر صُورْتِي كَه مَرْتَدَّ فِطْرِي بَاشَد، تَوْبَه‌اش پِذِيرْفْتَه نَمِي- شُود، [وَ اِكْر مَرْتَدَّ غَيْرِ فِطْرِي (مَلِي) بَاشَد، تَوْبَه‌اش پِذِيرْفْتَه مِي شُود.]

[مَرْتَدَّ: کسی است که پس از پذیرش اسلام، از اسلام برگردد، و این یا به برگشتن از اصل دیانت است، یا به انکار امر ضروری دین با آگاهی از لوازم آن چون وجوب نماز و روزه.

مرتد بر دو قسم است: (۱) مرتد فطری (۲) مرتد غیر فطر (ملی)

مَرْتَدُّ فِطْرِي: کسی است که هنگام انعقاد نطفه‌اش، یکی از پدر و مادر وی یا هر دو مسلمان بوده‌اند، و او پس از بلوغ، اسلام را پذیرفته، و سپس از اسلام اعراض کرده، و کفر اختیار نماید.



حکم مُرتدّ فطری عبارتند از: (۱) عدم قبول توبه‌ی وی (در ظاهر) (۲) جدایی همسر، و زن عدّه‌ی وفات نگاه می‌دارد (۳) انتقال اموال او به ورثه (۴) اعدام وی مُرتدّ غیر فطری (مِلّی): کسی که هنگام انعقاد نطفه‌ی او، هیچ یک از والدینش مسلمان نبوده‌اند، ولی وی پس از رسیدن به سنّ بلوغ، اسلام را اختیار کند، و سپس به کفر خویش باز گردد.

حکم مرتد ملّی عبارتند از: (۱) در صورت توبه، اعدام نمی‌شود، و گرنه کشته می‌شود (۲) همسرش از وی جدا شده، و عدّه‌ی طلاق نگاه می‌دارد، در صورتی که تا سپری شدن عدّه، توبه کند، نکاح به حال خود باقی است (۳) مالکیت وی از اموالش، زایل نمی‌شود. [

الفصل الرابع: في الشرب

فصل چهارم: در مورد نوشیدن مست کننده‌هاست

فَمَا أَسْكَرَ جِنْسُهُ يَحْرُمُ الْفَطْرَةَ مِنْهُ وَكَذَا يَحْرُمُ الْفُقَاعُ وَ إِنْ لَمْ يُسْكِرْ وَ لَوْ مُزِجًا بِغَيْرِهِمَا هر چیزی که جنس آن [قابلیت] مستی‌آور باشد، [یعنی ماهیت مُسکِرِ قابلیت مست کنندگی داشته باشد، اگرچه بعضی از مردم را بدلیل اعتیاد به آن یا کم بودن مقداری که نوشیده‌اند، مستی‌آور نباشد،] نوشیدن حتی قطره‌ای از آن حرام است، [و استحقاق مجازات و کیفر را خواهد داشت.] و همچنین آبجو، حرام است هرچند مستی‌آور نباشد. و اگر آندو با مایع دیگری آمیخته شوند، آشامیدن آنها حرام است، [حتی در اثر مخلوط شدن، از بین بروند.]

[افقاع: به شرابی گفته می‌شود که از جو گرفته شده باشد. آبجوا]

وَ كَذَا يَحْرُمُ الْعَصِيرُ الْعِنْبِيُّ إِذَا عَلَا وَ اشْتَدَّ وَ لَمْ يَذْهَبْ ثُلُثَاهُ بِهِ وَ لَا انْقَلَبَ خَلًّا و نیز آب انگور هرگاه بجوشد و سفت گردد [و شروع به قوام آمدن کند] تا وقتی دو سوم آن از بین نرود [و بخار نشود] و یا تبدیل به سرکه نشده، [نوشیدن آن] حرام می‌باشد. [بنابراین هرگاه دو سوم آن تبخیر یا به سرکه تبدیل شود، حلال و پاک است.]

وَ يَجِبُ الْحُدُّ ثَمَانُونَ جَلْدَةً بِنِئَاؤِهِ، وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا إِذَا تَطَاهَرَ

و به نوشیدن مسْت کننده‌ها، هشتاد ضربه تازیانه به عنوان حدّ [بر مرد و زن] واجب می‌شود، [بشرط آنکه مرتکب، بالغ، عاقل و مختار بوده و از حرمت آن آگاه باشد] در صورتی که کافر در ملاء عام و آشکارا یکی از مسْت کننده‌ها را بنوشد، [حکم، شامل او نیز می‌شود، اما اگر پنهانی بنوشد، یا شرابخوار، کودک یا دیوانه یا مُکْرَه یا مُضْطَرّ و یا به مُسکِرِ بودن مایع یا حرمت آن ناآگاه باشد، حدّ نمی‌خورد.]

و يُضْرَبُ الشَّارِبُ عَارِيًّا عَلَى ظَهْرِهِ وَ كَتِفَيْهِ وَ يُتَّقَى وَجْهُهُ وَ فَرْجُهُ وَ مَقَاتِلُهُ، وَ يُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَى جَسَدِهِ، وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْحُدُّ، قُتِلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَ لَوْ شَرِبَ مَرَارًا فَوَاحِدًا

و ضربه‌های تازیانه بر پشت [او کمر] و کتفها [و سایر اندامها] ی او در حالی که برهنه و عریان است، [و فقط عورت او پوشیده می‌باشد]، نواخته می‌شود. و از زدن تازیانه بر صورت و فرج و مواضعی که بسبب [وارد کردن ضربات تازیانه به آن، مانند قلب و سَر] انسان می‌میرد، خودداری می‌شود، و ضربات تازیانه بر جاهای مختلف پیکر و تن او پخش و پراکنده می‌شود. اگر کسی [چندین بار مست کننده‌ای را بنوشد و] چند بار بر وی حد جاری شود، در بار چهارم کشته می‌شود، اما اگر شخصی چند بار مست کننده‌ای را بنوشد، [اولی پس از هر مرتبه نوشیدن مُسکِر، حد بر وی جاری نشده باشد، تنها]، یک حد بر او جاری می‌شود.

وَ يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ الخَمْرِ إِذَا كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ، وَ قِيلَ: يُسْتَتَابُ. وَ كَذَا يُسْتَتَابُ لَوْ اسْتَحَلَّ بَيْعَهَا، فَإِنْ اِمْتَنَعَ مِنَ التَّوْبَةِ قُتِلَ وَ لَا يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ غَيْرَهَا

و مسلمانی که نوشیدن شراب را حلال می‌شمارد، اگر ارتدادش فطری باشد، کشته می‌شود. [زیرا وی بدلیل انکار یکی از ضروریات دین اسلام، مرتد شده است.] و برخی از فقهاء گفته‌اند: توبه داده می‌شود. [پس اگر توبه کرد، کشته نمی‌شود و در غیر این صورت، کشته می‌شود.] و همچنین اگر مسلمانی خرید و فروش آن را حلال بشمارد، توبه داده می‌شود. اگر از توبه نمودن خودداری کند، کشته می‌شود. اما کسی که مست کننده‌های دیگر [غیر از شراب] را حلال می‌شمارد، کشته نمی‌شود.

وَ لَوْ تَابَ الشَّارِبُ لِلْمُسْكِرِ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيْتَةِ عَلَيْهِ، سَقَطَ الْحُدُّ عَنْهُ وَ لَا يَسْقُطُ الْحُدُّ بَعْدَهَا، وَ لَوْ تَابَ بَعْدَ إِقْرَارِهِ بِالشُّرْبِ يَتَحَيَّرُ الْإِمَامُ

و اگر شرابخوار پیش از قیام بینه [گواهی دو مرد عادل] توبه کند، حد از او ساقط می‌شود. اما اگر پس از قیام بینه توبه کند، حد ساقط نمی‌شود. [زیرا اصل استصحاب، مقتضی بقای حد است،] و در صورتی که [خودش اقرار به نوشیدن شراب کند و] پس از اقرار و اعترافش [به خوردن شراب]، توبه کند، امام علیه السلام مخیر است [که او را ببخشد یا بر او حد جاری سازد]



و يَتَّبِعُ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ أَوْ إِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ وَ لَوْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالشُّرْبِ وَ الْآخِرُ بِالْقِيءِ قِيلَ: يُحَدُّ، لِمَا رَوَى عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَاءَهَا إِلَّا وَ قَدْ شَرِبَهَا

و نوشیدن شراب با گواهی دادن دو مرد عادل یا دو بار اعتراف و اقرار [توسط شخص بالغ و عاقل و مختار] ثابت می‌شود. و اگر یکی از آندو گواه [علیه کسی گواهی دهد] بر نوشیدن شراب، و دیگری بر قی کردن آن گواهی دهد، بنابر قول برخی از فقهاء، حدّ بر او جاری می‌شود، [مشروط بر اینکه قی کردن و نوشیدن شراب که بر آن شهادت داده شده است، زمان، فاصله نینداخته باشد]. چون از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که: «شراب را قی نمی‌کند، مگر آنکه آن را نوشیده باشد.»

وَ لَوْ ادَّعَى الْإِكْرَاءَ، قُبِلَ إِذَا لَمْ يُكَذِّبْهُ الشَّاهِدُ

و در صورتی که شرابخوار ادعای اکراه [در نوشیدن شراب] را بنماید، در صورتی که گواهان [ادعای او را مبنی بر اکراه] تکذیب نکنند، ادعای او پذیرفته می‌شود. [زیرا احتمال وقوع اکراه داده می‌شود، و در نتیجه به خاطر ایجاد شبهه، حدّ از وی برداشته می‌شود].

وَ يُحَدُّ مُعْتَقِدُ حَلِّ التَّبْيِذِ إِذَا شَرِبَهُ. وَ لَا يُحَدُّ الْجَاهِلُ بِجِنْسِ الْمَشْرُوبِ أَوْ بِتَحْرِيمِهِ لِقُرْبِ إِسْلَامِهِ وَ لَا مَنِ اضْطَرَّ الْعَطَشُ أَوْ إِسَاعَةَ اللَّقْمَةِ بِالْحَمْرِ

و کسی که نبیذ [به شرابی گفته می‌شود که از خرما گرفته شده باشد] را حلال می‌داند، در صورتی که آن را بنوشد، حدّ می‌خورد.

و کسی که نسبت به جنس مایعی که می‌نوشد، جاهل و ناآگاه باشد، و یا [جنس آن را بداند، اما] چون تازه مسلمان است، از حرمت آن آگاه نباشد، حدّ نمی‌خورد. و همچنین کسی که [بدلیل] شدت تشنگی، به نوشیدن شراب مضطّر شده، و یا [بخاطر گیر کردن لقمه در گلویش] او را وادار کرده که لقمه‌ی خود را آغشته به شراب کند، حدّ نمی‌خورد.

وَ مَنْ اسْتَحَلَّ شَيْئاً مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ الرِّبَا وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ، قُبِلَ إِنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَ مَنْ ارْتَكَبَهَا غَيْرَ مُسْتَحِلِّ عَزْرٌ

و اگر کسی که چیزی را مسلمانان اتفاق و اجماع بر حرمت آن دارند، [و حرمت آنها از ضروریات دین شمرده می‌شود] مانند مُردار، خون و ربا و گوشت خوک را حلال بداند، در صورتی که بر فطرت اسلام بدنیا آمده باشد، [یعنی یکی از پدر و مادر او و یا هر دو، هنگام

انعقاد نطفه‌اش مسلمان باشد،] کشته می‌شود. اما اگر کسی این محرّمات را مرتکب بشود، بدون آنکه اعتقاد به حلال بودن آنها داشته باشد، تعزیر می‌شود.

و لَوْ أَنْفَذَ الْحَاكِمُ إِلَى حَامِلٍ لِإِقَامَةِ حَدِّ، فَأَجْهَضَتْ فَدِيَةُ الْجَنِينِ فِي بَيْتِ الْمَالِ، وَ قَضَى عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُجْهَضَةِ حَوْفِهَا عُمَرُ: عَلَى عَاقِلَتِهِ، وَ لَا تَنَافِي بَيْنَ الْفُتُوَى وَ الرِّوَايَةِ.

و اگر حاکم جهت اجرای حدّ بدنبال زن بارداری بفرستد، و آن زن [در اثر ترس از اجرای حدّ] سقط جنین کند، دیه‌ی جنین سقط شده از بیت المال داده می‌شود. [زیرا این عمل از مصادیق خطای حاکم است،] و حضرت امام علی علیه السلام در مورد زنی که عَمَر [با فرستادن کسی نزد او برای اجرای حدّ] او را ترسانیده بود، و اوسقط جنین کرد، حکم کردند که دیه‌ی جنین بر عاقله‌ی عَمَر است، [نه از بیت المال]. و منافاتی میان فتوای یاد شده با مضمون این روایت نیست. [زیرا عَمَر حاکم شرع نبود، و مرتکب قتل خطاء شده بود، و در جنایت خطا، دیه‌ی مقتول بر عهده‌ی عاقله‌ی اوست.]

وَ مَنْ قَتَلَهُ الْحَدُّ أَوْ التَّعْزِيرُ فَهَدْرٌ، وَ قِيلَ: يُضْمَنُ فِي بَيْتِ الْمَالِ. وَ لَوْ بَانَ فَسُوقُ الشُّهُودِ بَعْدَ الْقَتْلِ، فَفِي بَيْتِ الْمَالِ لِأَنَّهُ مِنْ خَطَا الْحَاكِمِ

و کسی که بر اثر اجرای حدّ و یا تعزیر بمیرد، خونش هدر است، [و دیه‌ای پرداخت نمی‌شود، زیرا اجرای حدّ، عملی جایز است و به همین دلیل ضمانی در پی ندارد.] و برخی از فقهاء گفته‌اند: ضمان آور است و دیه‌ی او از بیت المال پرداخت می‌شود.

و در صورتی که پس از کشته شدن شخص، معلوم شود که گواهان فاسق بوده‌اند، [و آنان به عملی که مجازات آن قتل بوده، گواهی داده‌اند،] دیه‌ی مقتول از بیت المال مسلمانان پرداخت می‌شود، زیرا خطای حاکم شرع، سبب قتل او شده است. [و حاکم و عاقله‌ی او ضامن نخواهند بود.]

الفصلُ الحَامِسُ: فِي السَّرِقَةِ

فصل پنجم: در سرقت است

وَ يَتَعَلَّقُ الْحُكْمُ بِسَرِقَةِ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ مِنَ الْحِرْزِ بَعْدَ هَتِكِهِ بِأَلَا شُبْهَةَ رُبْعِ دِينَارٍ أَوْ قِيَمَتَهُ سِرًّا مِنْ غَيْرِ مَالٍ
وَلَدِهِ وَ غَيْرِ مَأْكُولٍ عَامِ سَنَةٍ

[حکم سرقت، بریدن عضو است، و این] حکم در صورت وجود شرایط زیر به سارق تعلق می‌گیرد:

۱- سرقت کننده بالغ و عاقل [و مختار] باشد

۲- مال را از حرز، پس از شکستن و گشودن آن سرقت کرده باشد. [حرز: در لغت به معنی محلّ و جای محکم است. مراد از آن محلّ و مکانی است که مال را در آن بمنظور دور بودن از انظار و دستبرد دیگران، حفاظت و نگاهداری می‌شود، و آن به اختلاف اموال، متفاوت است، مانند دُگان دَر بسته، حرز متاع و کالا، گاو صندوق حرز پول و جواهرات، و باغ محصور حرز میوه است]

۳- شبّه‌ی مالکیت برای سارق وجود نداشته باشد. مثل اینکه سارق ادعا کند که مال سرقت شده، ملک اوست.

۴- بهای مال سرقت شده، به اندازه‌ی یک چهارم دینار [برابر ۴/۵ نخود طلای مسکوک] باشد

۵- سرقت بطور سری و پنهانی صورت گرفته باشد، [به طوری که مالک آن مال، از آن مطلع نگردد].

۶- مال دزدیده شده از آن فرزند سارق نباشد

۷- مال دزدیده شده جزء خوردنی‌های در سال قحطی نباشد

فَلَا قَطْعَ عَلَى الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ، بَلِ التَّأْدِيبُ

بنابراین اگر سارق، [در زمان سرقت،] کودک و دیوانه باشد، عضوش بریده نمی‌شود، بلکه تأدیب می‌شود، [زیرا اجرای حدّ سرقت، مشروط به تکلیف است، و آنان مکلف نمی‌باشند.

بنابراین شخص نابالغ و دیوانه در هیچ یک از جرائم، مسئولیت کیفری ندارند. ولی هرگاه باعث ضرر و زیان شوند، مسئولیت مدنی دارند، و ضامن هستند.

وَ لَا قَطْعَ عَلَى مَنْ سَرَقَ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ، وَ لَا مِنْ حِرْزٍ بَعْدَ أَنْ هَتَكَهُ غَيْرُهُ، وَ لَوْ تَشَارَكَ فِي الْهَتْكِ وَ أَخْرَجَ أَحَدُهُمَا الْمَالَ، قُطِعَ الْمُخْرَجُ خَاصَّةً، وَ لَوْ أَخْرَجَاهُ مَعًا قُطِعَا، وَ لَا مَعَ تَوْهُمِ الْمَلِكِ أَوْ الْحِلِّ

و نیز کسی که از غیر حرز امانند بیابان، مسجد، جاده و راه عبور و مروراً یا از حرزی که دیگری آن را شکسته و گشوده، دزدی کند، عضو بریده نمی‌شود. و در صورتی که دو نفر با همکاری و مشارکت هم، حرزی را بشکنند و بکشایند، و تنها یکی از آندو، مال را از حرز بیرون آورد، تنها عضو بیرون آورنده مال، بریده می‌شود. و اگر دو نفر با مشارکت هم [پس از هتک حرز]، مال را از حرز خارج نمایند، عضو هر دو بریده می‌شود. [بشرط آنکه سهم سرقت شده توسط هر یک از آندو، به حد نصاب برسد]. و نیز اگر سارق گمان می‌کرده مالک آن مال مسروقه است، و یا آن مال برای او حلال است، [مثلاً سارق خیال کند که حرز و مال درون آن، متعلق فرزندش می‌باشد]. عضو بریده نمی‌شود.

وَ لَوْ سَرَقَ مِنَ الْمَالِ الْمُشْتَرَكِ مَا يَظُنُّهُ قَدَرٌ نَصِيْبِهِ فَرَادَ نِصَابًا فَلَا قَطْعَ، وَ فِي السَّرِقَةِ مِنْ مَالِ الْغَنِيْمَةِ، نَظْرٌ

و اگر از مالی که میان او و دیگری مشترک است، چیزی بردارد که می‌پنداشته به اندازه‌ی سهم اوست، اما از سهم او به اندازه‌ی حد نصاب [یک چهارم دینار] افزون گردد، عضو بریده نمی‌شود. اگر یکی از کسانی که غنیمت به آنها می‌رسد، از مال غنیمت بدزدد، در اینکه عضو بریده می‌شود یا خیر، جای تأمل است.

وَ لَا فِيْمَا نَقَصَ عَنْ رُبْعِ دِيْنَارٍ ذَهَبًا خَالِصًا مَسْكُوكًا

اگر مالی که سرقت شده، کمتر از یک چهارم دینار (۴/۵ نخود) طلای مسکوک باشد، عضو سارق بریده نمی‌شود. [و تفاوتی نمی‌کند که عین یک چهارم دینار باشد یا هم قیمت و ارزش آن].

وَ يُعْتَبَرُ اتِّخَاذُ الْحِرْزِ، إِلَّا أَنْ يَشْمَلَهُمَا ثَالِثٌ، وَ لَا فِي الْهَاتِكِ لِلْحِرْزِ قَهْرًا

و یکی بودن حرز نیز معتبر و شرط است، [پس اگر نصف حد نصاب را از یک حرز بردارد، و نصف دیگر را از حرزی دیگر، عضو بریده نمی‌شود]. مگر آنکه حرز سومی، آندو حرز را